



## مجموعه آثار ادبی

### اشعار فی نوایی

#### گردآورنده: لیلا محمدی

شاعران: برزو مومن زاده - سید مجتبی شجاعی

رسول چهارمحالی - ام البنین منیری - شمسی کاکاوند

ناشر مجوز: تهران، ماهواره

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۴۰۱

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۶-۹۲۳-۲

تیراژ: ۱۰۰ جلد

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

تماس با انتشارات: ۰۹۱۰۶۱۹۵۵۰۳ - ۰۲۱۳۳۷۰۱۳۹۹

[mahvareh.pub@gmail.com](mailto:mahvareh.pub@gmail.com)

از شاعران و نویسندگان عزیز در زمینه چاپ آثار خود دعوت می شود

به مجموعه انتشارات بین المللی ماهواره پیوندند.

مسئولیت صحت مطالب و پاسخگویی به شکایت های حقوق مادی و معنوی کتاب

بر عهده شاعران است.

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

مجموعه آثار ادبی

# اشعار نی نوایی

گرد آورنده:

لیلا محمدی

شاعران:

برزو مومن زاده

سید مجتبی شجاعی (گلپایگانی)

رسول چهار محالی

ام البنین منیری خلیل آباد

شمسی کاکاوند





## فهرست

عنوان .....	صفحه
برزو مومن زاده.....	۳
سید مجتبی شجاعی (گلپایگانی).....	۱۵
رسول چهار محالی.....	۲۷
ام البنین منیری خلیل آباد.....	۳۹
شمسی کاکاوند.....	۵۱



مجموعه آثار ادبی



اشعار نی نوایی







## برزو مومن زاده

خرم آباد

متولد: ۱۳۵۲

تحصیلات: لیسانس

آثار چاپ شده: آثار مستقل: نرگس‌انه، مناجات، آداب در آینه‌ی شعر کودک، شکوه درنمایش، آموزه در راز و نیاز، سوسنستان، گل نگار، ریحان زار، نور تربیت برای شکفتن کودک، یاسمن / مشترک: خوشه‌های مروارید، فانوس روشن، سیمرخ عشق، تصویر

خیال

**سرگذشت:** به‌عنوان مربی امور تربیتی و دبیر الهیات در آموزش و پرورش انجام وظیفه می‌نمایم. در شعر کودک، طنز وجد

فعال می‌باشم

@borzoomomenzadeh

کیست چو سالار شهیدان ما  
 هدیه کند در ره رب هر چه را  
 نیست فداکار بسان حسین  
 نیست به تاریخ چنین مدعا  
 صادق و سجاد و علی و حسن  
 باقر و جوّاد و امام رضا  
 کاظم و هادی، حسن عسگری  
 جمله شهیدند به راه خدا  
 جان عزیز همه شان گوهر است  
 که به زمان گشته فدا هر کجا  
 لیک حساب همه نزد همه  
 هست ز سالار شهیدان جدا  
 فرق کند طرز لقاء حسین  
 با همه، از قعر زمین تا سما  
 هریک از این صحنه‌ی جانسوز ذیل  
 یگه بود از پسر مرتضی  
 جان دهی و از گل شش ماهه‌ات  
 حلق شود فاق به تیر جفا  
 جان دهی و دختر نابالغت  
 سیلی محکم خورد از لافتی  
 جان دهی و همسر و فرزندتان

حصر کند دشمن خصم صفا  
جان دهی و زین پدر، زینت،  
در غل جلاّد نمایی رها  
جان دهی و فرق تو گردد اسیر  
پیکرت اما به زمین بلا  
جان دهی و از در کوفه به شام  
سنگ پذیرند عیال شما  
جان دهی و هلهله کن شامیان  
به اهل تو گویند همه ناروا  
جان دهی و رأس تو در طشت زر  
ضربه پذیرد به مکان دعا  
فتنه ز قتل است فزون تر قبیح  
دید به یک روز حسین هردو تا  
قتل روا گشت برای خودش  
بهر زنان دید ولی فتنه‌ها  
نیست پسندیده خدایا ستم  
بلکه بر این عائله‌ی مجتبی  
خواهش برزوست چو آزادگان  
دادگری تو بر این ماجرا  
\*\*\*

برزو مومن‌زاده

هر دو امامند حسین و حسن  
 سبط رسولند و چو جانش به تن  
 هست حسن رمز عطا در جهان  
 مال عطا کرد بسی در زمان  
 مال خودش داد همه چون سه بار  
 نام کریم است بر او برقرار  
 در ره دین داد ولیکن حسین  
 هستی خود همره خوبان چو دین  
 داد رفیقان به نیکی نمود  
 بعد تمامی سر خود نیز داد  
 شاخه گلی داد چنان اصغرش  
 سرو قدی داد چنان اکبرش  
 داد ابوالفضل رشید و عزیز  
 داد چنان قاسم ظالم ستیز  
 گشت گرفتار ز ناکس عدو  
 همسر او، خواهر دانای او  
 عابد بیمار و نکو دخترش  
 برد چنان دشمن دون از برش  
 کرد به این شیوه حسینم جهاد  
 تا بشود دین نبی بی فساد  
 \*\*\* برزو مومن زاده

تبه شد عدویت نه جانا شما  
 که مثمر شد آن ایده‌ات از خدا  
 سه هندانه<sup>۱</sup> کردی به دستی بلند  
 به یمن بصیرت به دوران شها  
 یکی، نزد ایزد تویی روسپید  
 نگشتی رفوزه که ز آن فتنه‌ها  
 به نزد زمین و به نزد سما  
 شد آزادگی‌ات همه برملا  
 نه آن خان و مان و نه آن قند جان  
 نشد سنگِ راحت در این ماجرا  
 دو، آمد شریعت دوباره به ریل  
 که رسوا نمودی منافق بسا  
 به دندان گرفتند دست ندَم  
 کسانی که گمره شدند از دغا<sup>۲</sup>  
 سه، برج شهادت نمودی بنا  
 که برزو بدانند چو گردد فدا  
 ★★

برزو مومن‌زاده

۱ هندوانه

۲ حیلہ

جاذبه داده به شما ربّ عشق  
نزد جهان، همچو عراق و دمشق  
هر که به دریا و دهستان و شهر  
هست عزادار امامش به دهر  
مهر شما هست چو ضیف دلش  
کرده عزاخانه همه منزلش  
هست هویدا بر اهل زمین  
مصلحی و مهر تو در دل عجین  
\*\*\*

برزو مومن زاده

آن که بر دین شد معین با نرخ جان، باشد حسین  
 فتنه‌ها را کشت با تقدیم آن، باشد حسین  
 آن که کشت آن بذری بیداری به خون و در جهان  
 در شهادت هست تا پایان نشان، باشد حسین  
 آن که با رجحان جان دین حق بر جان خود  
 چون عزیزان گشت تا مقتل دوان، باشد حسین  
 آن که بهر مرگ منکرها به سمت کارزار  
 می‌نماید نوجوان خود روان، باشد حسین  
 آن که بر احیاء معروفات خالق، ظالمان  
 می‌درندش حلق طفل بی‌زبان، باشد حسین  
 آن که بهر زنده گردانیدن دین رسول  
 می‌گذارد اهل خود را آن‌چنان، باشد حسین  
 آن که زیر بارش تیروسانان در روز جنگ  
 روبه ذکر حق نهاد وقت اذان، باشد حسین  
 آن که گوید هر کسی بر ذمه دارد حق ناس  
 پس دهد قبل از شهادت به این و آن، باشد حسین  
 آن که راسش در تنوری می‌شود مهر منیر  
 نزد خولی، طبق حرف راویان، باشد حسین  
 آن که در راه اسارت می‌کند بین عموم  
 فرقه‌ش آیات الهی را بیان، باشد حسین  
 آن که در آن مجلس دشمن ز نطق عابدش

چشم‌ها پر گشت از اشکِ فغان، باشد حسین  
آن که برزو خواهرش در پاسخ طعن یزید  
گفت زیباییِ بینم در زمان، باشد حسین  
آن که از تدیروی گردید هر محکوم مکر  
در جهان دست ندامت را گزان، باشد حسین  
\*\*\*

برزو مومن‌زاده



چون سلسله جنابِ شهادت به زمانی  
 آیین عزاداری تان هست جهانی  
 چون سنبل ایثاری و مظلومیت و عشق  
 تکریم تو هرگز نشود حصر زمانی  
 در برق بود گر نفری همچو ادیسون  
 هرگز نه چو وی هست در این رشته نشانی  
 بهتر چو به جرثومه شود هر که ز لویی  
 شمش چو درخشد بشود نجم نهانی  
 برزو به زمان هست چو هر بنده مریدت  
 امروز نه تنها، ز صبایی و جوانی  
 «عشق تو قرین است به قلب همه عالم  
 جهد تو وزین است به نزد همه آدم»  
 همسان شما نیست جلیس دل کودک  
 در کل جهان صاحب هر مکتب و مسلک  
 مانند شما کیست؟ که در روز عروجش  
 از دیده چکانند گهر بالغ و کودک  
 همسان شما کیست؟ که هنگام عزایش  
 هر فرد بزهار به جرمش بکند شک  
 ای سبط پیمبر به جهان هست حسابت  
 پر فاصله گویی ز بزرگان همه تک تک  
 هندوت بنامد به زمان سنبل احرار

نام تو نماید چو مسلمان به دلش حک  
 «عشق تو قرین است به قلب همه عالم  
 جهد تو وزین است به نزد همه آدم»  
 بر امر عظیم است ز رب اجر عظیمی  
 ماجور از این حیث به زعمم ز رحیمی  
 از کوچک و رعنا پسر خویش گذشتن  
 ناگفته هویدا است بود امر عظیمی  
 از قاسم و عباس به آن گونه گذشتی  
 بر فقد دومه از مددش قرص و قویمی  
 مجموع نوامیس شما حصر عدویند  
 بر بشر خدا گوتو بر این فتنه کظیمی<sup>۱</sup>  
 بر مرضی ایزد همه دادی که ز فیضش  
 از مهر همه خلق هماره تو سهیمی  
 عشق تو قرین است به قلب همه عالم  
 جهد تو وزین است به نزد همه آدم

★★★

برزو مومن زاده

۱ کسی که به رغم تائر فراوان، هیچ نگوید - تحمل کننده

ندارم شك كه عاشوراست مكتب  
بر هر مسلمی با ویژه مشرب  
علمداران و صاحب‌های هیات  
به هر تپند بس مغروق مكتب  
چنانچه می‌شود افزوده تقوی  
به ماه روزه طبق نسخه‌ی رب  
شود تعدیل افکارش عزیزان  
عزادار حسینی، روز یا شب  
رفیقان گوید این برزو ز بيش  
ندارم شك كه عاشوراست مكتب  
\*\*\*

برزو مومن زاده





### سید مجتبی شجاعی (گلپایگانی)

**سرگذشت:** فرزند شهید سید مصطفی شجاعی، متخلص به شجاعی گلپایگانی در دی ماه سال ۱۳۶۴ در شهرستان گلپایگان به دنیا آمد، در سه ماهگی پدرش در جنگ تحمیلی ۸ سال دفاع مقدس به شهادت رسید، ایشان تا مقطع کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی تحصیلات خود را ادامه داده و هم‌اکنون در زمینه‌های فرهنگی و سرودن شعر در قالب‌های مختلف مشغول می‌باشند.

عضو کانون نخبگان ایثارگر کشور

آثار چاپ‌شده: تحریر پنج کتاب مجزا: بهاری در خزان، حرف دل، عاشقانه‌های دل‌انگیز، از جنس باران، غواص ملکوت و ده عنوان کتاب مشترک شعر

با عشق گلِ فاطمه، ای کاش بمیرم  
 در روز جزا دامن ارباب بگیرم  
 هر جا که به هر سفره‌ی اکرام نشستم  
 گفتم به خدا ریزه خور خوان امیرم  
 من معتکفم کیوتری جلد حریمش  
 آزاده و در دام غم عشق، اسیرم  
 گر پادشه هر دو جهان بگیرم عنوان  
 در خیل گدایان حسین، باز حقیرم  
 عمری ست که من سائلِ این خانه‌ی فیضم  
 ره توشه ندارم، به برِ دوست، فقیرم  
 من پیر شدم، روضه‌ی گودال مرا کشت...  
 پیوسته به یادِ عطشِ طفلِ صغیرم  
 در آرزوی دیدن او لحظه‌ی مردن  
 نقش است گلِ مهرش، بر لوح ضمیرم  
 دنیا به خدا بی تو صفایی که ندارد  
 جز دیدن رخسار تو من از همه سیرم  
 در راه تو جان سپرد بابای شهیدم  
 هیئات که بی عشق تو ارباب بمیرم  
 لب تشنه‌ی دیدارم و در حسرت باران  
 بر قلب شجاعی بیار خاک کویرم  
 \*\*\* سید مجتبی شجاعی (گلپایگانی)

## عشق حسین (ع)

باز هم ماه محرم بود و من  
موسم اندوه و ماتم بود و من  
من همان پیر غلام عاشقم  
شکر حق بر مدح مولا لایقم  
بهر مداحی چنان مرغ چمن  
اول ماه محرم بود و من  
لحظه لحظه حال خوبی داشتم  
در دل هر لحظه گل می کاشتم  
در دلم گفتم حسین، ای سرورم  
با تو از هر سال، اکنون بهترم  
با حسینم درد دل‌ها داشتم  
پرچمی از عشق او افراشتم  
اول ماه محرم بی‌قرار  
عازم مسجد شدم با مدح یار  
در شب اول دلم بی‌تاب بود  
یاد مشک ساقی بی‌آب بود  
چشم نه... که مشکی از اشک روان  
چشم‌هایم اشک‌ریزان، بی‌امان  
روی منبر رفتم و با چشم تر

گفتم از آلاله خونین جگر  
 اشک‌هایم شعری از خون می‌سرود  
 گریه‌هایم غرق شورِ عشق بود  
 حال مداحی من بالا گرفت  
 غربت مولا به دل‌ها جا گرفت  
 بی‌خود از خود بادم و مست حسین (ع)  
 عاشق و شیدا و پابست حسین (ع)  
 روضه خواندم، این چنین: ای سرورم!  
 ای حسین، جانِ من، ای تاجِ سرم!  
 وای از آن روزی که سوی قتلگاه  
 زینت می‌کرد با حسرت نگاه!  
 ای سلیمان! پیکرت را سر چه شد؟  
 پیرهن، انگشت و انگشتر چه شد؟  
 سر کجا و نیزه دشمن کجا؟  
 دشتِ خون و پارهٔ آن تن کجا؟  
 تشنه کامی و لب‌ت عطشان چرا؟  
 چشم‌های زینت، گریان چرا؟  
 شد تنت عریان و زخمش بی‌شمار  
 وای از آن جور و جفای روزگار  
 گفتم از داغش، دلم آتش گرفت  
 شمع جان در محفلم آتش گرفت



نوحه می خواندم ز داغ و عمق درد  
 ناگهان حال دلم تغییر کرد  
 لحظه‌ای دیدم که بر سجاده‌ام  
 گویی از منبر به زیر افتاده‌ام  
 نیمه هوشی بود تا رفتم ز خود  
 بعد از آن هرگز نفهمیدم چه شد  
 دیدم آنجا بس که غصه خورده‌ام  
 روی منبر، من ز داغش مرده‌ام  
 روح را دیدم که جای دیگر است  
 جسم بی‌جانم کنار منبر است  
 اهل مسجد زار، جمله گرد من  
 هر یکی بودند شمع انجمن  
 جمله محزون و پریشان، بی‌قرار  
 یاورم بودند با چشمان زار  
 روحم عزم کوی دیگر کرده بود  
 آنچه را می‌دید، باور کرده بود  
 روح من می‌رفت تا اوج خدا  
 تا بفهمد معنی ناب لقا  
 روحم اول، در رهی باریک رفت  
 در مسیری تنگ و بس تاریک رفت  
 ترس اعماق وجودم را گرفت

دلهره بود و نبودم را گرفت  
 جان که بر صحرای گمنامی رسید  
 هیچ جز تاریکی مطلق ندید  
 سرّ هر ذرهّ برایم فاش شد  
 آن سرا و این سرایم فاش شد  
 غرق در تنهایی و در بی کسی  
 جان پر از دلشوره و دلواپسی  
 حسرتی در جان من لبریز بود  
 هر چه می دیدم هراس انگیز بود  
 مردمی بسیار دیدم در عذاب  
 با خودم گفتم مگر هستم به خواب  
 روح من آشفته و تب دار بود  
 جسم من در خواب و جان بیدار بود  
 گریه می کردم چنان ابر بهار  
 غرق در حیرانیِ اندوه بار  
 ناگهان فریاد کردم یا حسین (ع)!  
 ای تو سالار شهیدان، نور عین!  
 من غریبی خسته ام در این قفس  
 جانِ زهرا تو به فریادم برس  
 عده ای با چشم های آتشین  
 دست ها بر گرزهای آهنین

غرق در هیبت، سراغم آمدند  
 تازیانه بر سر و رویم زدند  
 باز هم فریاد سر دادم: حسین (ع)  
 ای مرا نور دل و نور دو عین!  
 ناگهان بر تخت، شاهی شد عیان  
 صورت او، غرق انوارِ جنان  
 هر کسی او را به حق، تکریم کرد  
 دست بر سینه، به او تعظیم کرد  
 تخت ناگه پیش پایم ایستاد  
 گفت: ای مداح من بیعت مباد!  
 خازنان را گفت آزادش کنید  
 با تبسم لحظه‌ای شادش کنید  
 اینکه می‌بینید، بر پیمان ماست  
 زائر و مداح و نوحه‌خوان ماست  
 نام ما را، نام فرزندش گذاشت  
 احترامی را به پیوندش گذاشت  
 وقت نوزادی ز جان مادرش  
 شیر نوشیده به چشمان ترش  
 سفره داری کرده و داده طعام  
 نذر ما می‌کرد با صد احترام  
 طفل بود و چادر مادر به دست

رفت و در خیلِ عزاداران نشست  
 حاجتِ جانِ عزاداران ما  
 با طنینِ روضه‌اش می‌شد روا  
 با پدر در هیئت ما می‌نشست  
 با من او از بچگی‌ها، عهد بست  
 گرم از ذکرِ رقیه، غرق درد  
 گیسوانِ دخترش را شانه کرد  
 بارها در هیئت از جان پا شده  
 کفشدارِ زائران ما شده  
 او که با یاد ابوالفضل جوان  
 بود دائم ساقی لب‌تشنگان  
 او ز طفلی، بر سر و سینه‌زنان  
 نوکری کرده ست در این آستان  
 دید تا قنطاق نوزادش، ز درد  
 بر علی‌اصغر من گریه کرد  
 بود در هیئت چنان مرغِ جنان  
 با صدایی کودکانه روضه‌خوان  
 او که روزش را به یادم شب نمود  
 دخترش را رهرو زینب نمود  
 عشق او کی از نهادم می‌رود  
 گریه‌هایش کی ز یادم می‌رود

او که حافظ بهر حق الناس بود  
آشنای سیره عباس بود  
او غلام پیر و خاموش من است  
در محرم‌ها، سیه پوش من است  
او که در شام غریبان تا سحر  
خون روان می کرد از چشمان تر  
چای ریز هیئت ما بوده است  
خادم مولا و زهرا بوده است  
او که مست دست عباس من است  
جام قلبش مست عباس من است  
نالای زنجیرها بر دوش او  
حلقه‌ی دلدادگی در گوش او  
سینه‌اش از ضربه‌ی دستش کبود  
نوحه بهر سینه‌زن‌ها می سرود  
گرچه گهگاهی خطا کرده ولی  
شیعه هست و وقف بابایم علی  
با علی اکبر من آشناست  
نوحه‌هایش غرق نور و دلرباست  
بهر اصغر، سوز و سازی داشته  
نوحه‌های جانگدازی داشته  
بر من و زینب نواها ساخته

بر ابوالفضلم ز دل پرداخته  
 خازنم را گفت: از او دور شو  
 هم به جانم گفت: جمله نور شو  
 جان من روشن شد از نور حسین (ع)  
 مست عشق و شاد و مسرور حسین (ع)  
 گفت با من: هان به جسمت بازگرد  
 تا رها گردی تو از این رنج و درد  
 باز هم مداح اهل بیت باش  
 بذر مهر ما در آن عالم پباش  
 بودم آنجا سر به زیری در برش  
 ساکت و خاموش، محو محضرش  
 خواستم سیمای او را بنگرم  
 تا بینم آن مه احیا گرم  
 در دل خود حاجت از او خواستم  
 دل به عرض حاجتم آراستم  
 گفت سر بالا بیار و بنگرم  
 من حسینم، خستگان را یاورم  
 کاش سر بالا نمی آوردم، آه  
 تا جمالش را نگاهی کردم، آه  
 عاشق و مبهوت سیمایش شدم  
 مات آن رخسار زیبایش شدم

مهر او در عمق جانم ریشه کرد  
صحن دل را باغی از اندیشه کرد  
با تبسم گفت ای مداح من  
ای غلام پیرم، ای مرغ چمن  
روح باش و باز در جسمت نشین  
باش ایامی دگر روی زمین  
ناگهان آن تخت شاهی، دور شد  
قلبم از عشقش، سراسر نور شد  
باز گشتم بعد از آن در جسم خویش  
شد ز دیدار امام شوق بیش  
مرگ کوتاهم مرا بیدار کرد  
بر حسینم لایق دیدار کرد  
این سفر چون لحظه‌ای کوتاه بود  
زندگی این مثنوی را می‌سرود  
ناگهان جانم به هوش آمد دگر  
اهل مسجد شادمان بر گِرد سر  
مُردم اما زنده‌تر برگشته‌ام  
عشق را با چشم تر برگشته‌ام  
هر چه پرسیدند از احوال من  
کاین چه سودا بود اندر حال من؟  
گوش کس نشنید یک پاسخ مرا



کس نمی فهمید عمق ماجرا  
 یا علی گفتم ز جا برخواستم  
 باز محفل را به ذکر آراستم  
 روضه می خواندم برای سرورم  
 در عزای نو گل پیغمبرم  
 چون به پایان، نوحه‌های من رسید

بیت نابی از نهاد من دمید  
 «آنکه را اسرار حق آموختند  
 مَهر کردند و دهانش دوختند»  
 این منم فرزند غواصی شهید  
 نوحه‌خوانی که صدایت را شنید  
 بانگ هل من ناصرت را گوش کرد  
 شد شهید راه میهن در نبرد  
 ای حسین، جان‌ها فدای راه تو  
 جان فدای دیده‌ی آگاه تو  
 هر که با مدح و ثنایت کار کرد  
 دیده و دل را به ره بیدار کرد  
 خود گواهی که (شجاعی) مست توست  
 عاشق و مداح تو، پابست توست  
 ★★ ★

سید مجتبی شجاعی (گلپایگانی)





## رسول چهارمحالی

تهران، ملارد

ما تشنه لب جام ظهورت هستیم  
ظلمت زده در وادی نورت هستیم  
تا آمدن لشکری از جانب طور  
ما منتظر عصر ظهورت هستیم

اینجانب رسول چهارمحالی با تخلص (ساقی عطشان) متولد دی ماه ۱۳۶۰ در استان لرستان شهرستان ازنا و ساکن استان تهران شهرستان ملارد

می باشم

بنده شعر را با سرودن اشعار آئینی (مرثیه، نوحه، زمزمه و مولودی) آغاز کردم و بعد با کمک اساتید خود در غزل و رباعی هم به صورت حرفه ای ورود کردم. در سال ۱۳۹۸ با همت انتشارات نظری کتاب مستقل پهنه عشق از بنده به چاپ رسید

و همچنین با مشارکت در کتاب‌های ققنوس شهرستان فردیس، سردار مقاومت استان البرز، حدیث مقاومت، چله دوم عاشقی، کلبه ای در عشق اشعار بنده به چاپ رسیده است.

همچنین در سایت‌های خیمه گاه، راسخون، شعر نو، شعر ناب، شاعران معاصر، شاعران غزل سرا، شعر ایران و ... اشعار بنده در دسترس دوستان می باشد.

بعد از حمد و سپاس خدای مهربان سجده‌ی شکر به جا می آورم که اشعاری را در مدح و منقبت و عزای سید و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را تقدیم شما عزیزان نمودم. در پایان از زحمات و همراهی همسر مهربانم تشکر می نمایم و اجر معنوی این اثر را تقدیم به ایشان می کنم.

## آبروی من حسین

السلام ای آبروی من حسین  
اشک تو آب وضوی من حسین  
السلام ای روضه‌های آتشین  
السلام ای صاحب حُزن حَزین  
السلام ای نور چشمان رسول  
السلام ای عشق زهرای بتول  
السلام ای حیدر کرب و بلا  
السلام ای قاری سر تن جدا  
السلام ای سید و شاه حرم  
تو حسینی یا حسن باب کرم  
السلام ای کشته‌ی ذبح القفا  
بر لب دریا شدی تشنه فدا  
السلام ای عشق بانوی دمشق  
کربلایت مخزن انوار عشق  
ختم هر روضه رسد بر کربلا  
روضه با نام شریفیت هر کجا  
یا حبیبی یا حبیبی یا حسین  
تو غریبی تو غریبی یا حسین  
کشته‌ی شیب الخضیبی یا حسین

بر دل ما تو طیبی یا حسین  
 ای که نام تو بود بر ما دوا  
 خاک پایت می دهد ما را شفا  
 خاک تو مهر نمازم شد حسین  
 ذکر تو راز و نیازم شد حسین  
 هر شب جمعه دلم در کربلاست  
 شب جمعه حرمت غرق نواست



سرمست ترین مستی مستانه حسین است  
 پرنورترین نور در این خانه حسین است  
 از صبح و سحر نام تو پرسیدم و او گفت؛  
 خوش عطرترین گل به کاشانه حسین است



رسول چهارمحالی

## سوم شهادت امام حسین (ع)

به زیر آفتاب گرم و سوزان  
تن هفتاد و دو تن از شهیدان  
سوار نی بود رأس مطهر  
به روی نی شده قاری قرآن  
تن بی جان میان ریگ صحرا  
نباشد یک کفن در این بیابان؟  
بدن‌هایی که زیر پای اسبان  
شدند تشییع با شمشیر برآن  
دلیرانی که جان دادند اما  
ندادند تن به ذلت‌های شیطان  
سه روز و شب در رودی پر از خون  
علی و فاطمه محزون و گریان  
نمی دانم چگونه عرش لرزید  
زمان بوسه بر رگ‌های بی جان  
\*\*\*

رسول چهار محالی

## غم دیده زینب

داغ شقایق‌های پرپر دیده زینب  
داغ برادرهای بی‌سر دیده زینب  
داغ ابوفاضل علمدار رشیدش  
داغ حسین با دیده‌تر دیده زینب  
هفتادودو پروانه افتاده به صحرا  
طفلی حزین بر روی پیکر دیده زینب  
خوانده نمازش را چرا امشب نشسته  
داغ غم سردار لشکر دیده زینب  
شمر ستمگر، خنجر و تیزی خنجر  
در قتلگاه جان برادر دیده زینب  
پیچیده بوی یاس یا باب‌الحوائج  
ردّ حضور از بوی مادر دیده زینب  
ای داد از کربلا از ماتم و غم  
یک کاروان زار و مضطر دیده زینب  
شد قافله سالار بعد از سوگ خورشید  
بر نیزه‌ها اشک پیمبر دیده زینب  
بوسید جای خنجر و سر نیزه‌ها را  
بر روی نی رأس مطهر دیده زینب  
در ظهر عاشورا میان رودی از خون

جسم شهیدان را شناور دیده زینب  
با ما رأیت الا جمیلا او چه ها کرد  
ترسیم عشقی تابه محشر دیده زینب  
بعد از هزاران سال از صحرای محشر  
صدها هزاران ماه و اختر دیده زینب  
\*\*\*

در ظلمت شب نور تو مهتاب ندارد  
ساقی حرم، چشم حرم آب ندارد  
بر گرد بیا! میر و علمدار به خیمه  
در خیمه دگر خواهر تو تاب ندارد  
\*\*\*

## ✍ حضرت عباس علیه السلام

نام تو بُردم و درگیر گل یاس شدم  
جرعه نوش قدح حضرت عباس (ع) شدم  
ساقی تشنه لبان بر لب دریا به عطش  
مست مهر و ادب و این همه احساس شدم  
چقدر روضه‌ی تو داغ و عطش وار شده  
جمله جمله به دو بازوی تو وسواس شدم  
عشق تو عشق جهانی ست علمدار حسین  
در کلیسا و معابد به تو حساس شدم  
تو چه کردی که وفا جرعه خورخوانت شد  
عاشق روضه‌ی یک کوچه و دستاس شدم  
پسر شیر خدا، زاده‌ی آزاده‌ی عشق  
علقمه مست تو و عطر گل یاس شدم  
\*\*\*



غرق طوفانم نجاتم می دهی  
 قطره‌ای آب حیاتم می دهی  
 تشنه‌ی عشق توام مولای من  
 جرعه‌ای آب فراتم می دهی  
 هیچ باکی نیست از روز حساب  
 خود حساب واجباتم می دهی  
 مادرت داده مرا اذن حضور  
 اشک در صوم و صلاتم می دهی  
 در شب اول تو می آیی حسین  
 وعده‌ی وقت ممامت می دهی  
 به چه شیرین است طعم روی یار  
 در ره عشقت ثباتم می دهی  
 ای پناه بی پناهان یا مجیر  
 من گدایم تو زکاتم می دهی  
 نوکری بر در گهت فخر من و  
 اجر نوکر را به ذاتم می دهی  
 آرزوی روضه‌خوان و سینه‌زن  
 یک شب جمعه براتم می دهی  
 در حرم با مادر و ام‌البینین  
 روضه در فُلکِ نجاتم می دهی  
 ★ ★ ★

## کار زینب است

در کلاس عاشقی تدبیر کار زینب است  
جان فشانی با حسین تکبیر کار زینب است  
عاشقانه دل سپردن در حریم نور عشق  
با عنایات خدا تقدیر کار زینب است  
در حضور طلعت خورشید تایید نور ماه  
در کلاس درس دین تفسیر کار زینب است  
روز عاشورا به مسلخ می رود شاه شهید  
در ره ترویج دین تکبیر کار زینب است  
ما رأیت الا جمیلا می درخشد تابه حشر  
مکتب ایثار را تصویر کار زینب است  
در سفر از کربلا و کوفه تا بر شهر شام  
خطبه های داغ و پر تأثیر کار زینب است  
\*\*\*

از صبر تو آبرو گرفتم زینب  
در پای تو رنگ و رو گرفتم زینب  
در کوفه و شام میر لشکر بودی  
از اشک تو من وضو گرفتم زینب  
\*\*\*

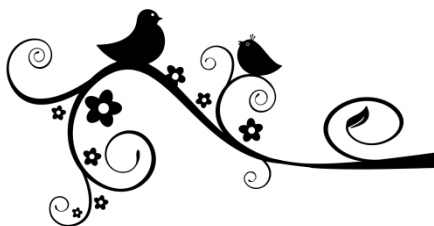
ای کوفه و شام شرح تفسیر غمت  
صد روضه و مرثیه دمیده ز دمت  
با شام و یزیدیان چه کردی زینب  
عمریست که صبر رفته زیر علمت  
\*\*\*

رسول چهار محالی

واژه‌ای از قاسم آمد ما حاصل  
 در جهان شد این سخن ضرب‌المثل  
 مرگ را تفسیر کرد آن نازنین:  
 مرگ در پیش من احلی من عسل  
 ★★ ★

فانوس هدایت بشر دست حسین است  
 ناقوس سپیده و سحر دست حسین است  
 از خون شهیدان به جهان لاله دمیده  
 کابوس عدو بار دگر دست حسین است  
 ★★ ★

رسول چهار محالی



## ام‌البنین منیری خلیل آباد

تهران

متولد: ۱۳۵۳

تحصیلات: دیپلم خیاطی

آثار چاپ شده:

آثار چاپ شده مستقل: رهایی، دور از مهتاب، سراب عشق. روزهای سخت انتظار، پسرخاله‌ها، غرور فرشاد، غرور پروانه، در حوالی عذاب، مادر، شبگرد، دردسر عشق، تاوان، تنهایی، در امتداد شب، حرف‌های ناگفته، روزهای بی‌پایان، رخساره بانو، داستان‌های تلخ و شیرین. سایه‌ی عشق ناکام.

آثار مشترک: همدم. حرف دل دختران تابان. به رنگ عشق. خطوط  
خیالی ذهن، جاده‌های بی‌انتهای مرا باور کن، علی‌لندی، بوی عیدی،  
مهر ماندگار، شمیم خانواده، پستوی خیال. ز مثل زندگی، سهم دل،  
خانه روی آب، پشت شیشه‌ی مات خاطرات، عاشقانه‌ها، نغمه‌ای  
برای دل، دانه‌های انار یلدایی، حس ناب، نامه‌ای به دوست.  
آیدی اینستاگرام:

@om.monri.kh

@moniri\_roman

@shabgard9978

یاد دارم تو را

در لحظه‌های سخت زندگی‌ام

یاد دارم تو را

در پستی و بلندهای زندگی‌ام

یاد دارم تو را

در دردها و غم‌هایم

یاد دارم تو را

در شادی‌ها و خوشی‌هایم

تو که هستی،

با وجودم عجین شدی.

تو که هستی،

بی تو نفس کشیدن برایم غیرممکن است

تو که هستی،

ذکر نامت همچون، شهد عسل بر لبانم می‌ماند.

با بردن نامت هر بار انگار قند در دهانم آب می‌شود.

شیرین می‌شود تمام وجودم.

تو که هستی،

شب‌ها در خواب هم با منی.

ای زیباترین رویای من

چقدر زیباست فکرم وقتی به تو می‌اندیشم.

چقدر بی‌قرار است دلم،



وقتی به یادت می‌افتم.

چقدر تلخ است روزگارم

وقتی فکر می‌کنم ممکن است از کارهایم

ناراحت شوی.

چقدر رو سیاه می‌شوم وقتی گناهی از من سر می‌زند

به حق خودت آقا کمکم کن

آقا جان دوستان دارم و این برایم مهم‌ترین دارائیت.

آقای من...

وقتی این را می‌نویسم که شب تاسوعا

در وسط مجلس عزانشته‌ام

برای دلت هزاران بار بمیرم، کافی نیست

دل‌تان امشب غم دارد

نه بهتر است بگویم

دل‌تان امشب خون است

و چشمانتان خون‌گریه می‌کند

آقای من

نمی‌توانم بگویم ما را در غم خود شریک بدان

چون ما کسی نیستیم

ولی می‌توانم بگویم ماهم برای جدّ غریب غم‌گینیم

ماهم دل‌شکسته‌ایم

ماهم همراه شما عزاداریم



آجرک الله یا مهدی جان  
 خدا یا امشب و فردا شب  
 یعنی همان تاسوعا و عاشورا  
 بر قلب صاحب عزا صبر جمیل اعطا کن  
 قل هو الله می خوانم و صدقه می دهم برایت  
 آقای من نمی دانم با چه واژه ایی  
 یا با چه ترتیبی کلمه ها را کنار هم بچینم  
 تنها میدانم  
 دل می خواهد بنویسم برایتان  
 از این تاسوعا که شب عمومی مهربانتان است  
 آقا قسمتان می دهم به حق همین عمویتان  
 خودتان دست بر دعا بردارید  
 و برای امر فرج دعا کنید  
 دعا کنید برای مردم بی سامان این کره ی خاکی  
 دعا کنید که دعای شما بی شک اثر دارد  
 اللهم عجل الولیک الفرج  
 ★★

ام البنین منیری خلیل آباد

اولین سال است  
 روز عاشورا در خانه نشسته‌ام.  
 اولین سال است،  
 به زور درد در خانه مانده‌ام  
 هر سال از صبح تا شب  
 با پای برهنه در کوچه و خیابان‌ها راه می‌رفتم  
 و عزاداری می‌کردم  
 تقریباً بیست و چهار سال است که روز عاشورا پا برهنه راه می‌روم  
 امسال هم می‌روم هنوز وقت دارم  
 درد نمی‌تواند مرا شکست دهد.  
 روز عاشورا شور مضاعف و خاصی به من می‌دهد  
 درد که چیزی نیست  
 مرگ هم نمی‌تواند  
 مرا از تو جدا کن  
 و من آخر، از عشق تو سر به جنون می‌گذارم.  
 روزی که نتوانم به شما ارادت کنم  
 همان بهتر که بمیرم.  
 زنده بودن بدون عشق شما مرگ مطلق است.  
 و من تا هستم دعا می‌کنم  
 در راه شما استوار قدم بردارم  
 ★★ ★

پرچم عزایت

در برابرم

همچنان کوهی استوار ایستاده

چشم‌نوازی می‌کند

نامت روی آن

یا رقیه سلام الله

چشم را می‌نوازد و

دل را آرام می‌کند

یا رقیه س جان

با آن دست‌های کوچکت

گره‌ها باز کردی

باز کن گرهی دیگری

به حق باب الحوائجیت

\*\*\*

ام‌البنین منیری خلیل آباد



ای محرم؛

تو چه داری که

کل کائنات با نامت سر خم می کنند

ای محرم؛

تو چه داری که تمام هستی عالم به احترامت می ایستند

ای محرم؛

تو چه داری که هفت آسمان برایت تعظیم می کند

چه غمی داری که انقدر تحملش سخت است.

عرش و فرش با آمدنت شال سیاه به گردن می آویزند

ای محرم

آمدنت غمگین است

و تو چه غمناک می آیی

همین که می رسی

زمان در حالت سکون فرو می رود

انگار هنوز در سال شصت و یک قمری مانده

و من چه ساده می گذرم از کنارت

ای کاش درک می کردم مصیبتت را

و تو ای محرم

چند سال دیگر باید بیایی و بگذری

ما، انسانها روزی می میریم

اما تو،

همچنان می آیی، داغ دلت تازه می شود باز می روی

شاید قیامت که بر پا شود

آنگاه که زمین و زمان کوه و دشت و کویر همه در برابر

خدای بی همتا همچون پشمی حلاجی شده یک دست و یک شکل شدند

توهم آرام بگیری.

و اما...

باز آمدی و من دیدمت

خدا را شکر که هستم و در ایام سوگواری ات، عزاداری می کنم.

\*\*\*

روضه ات حال و هوای عاشقی دارد حسین...

شمع روضه در غمت چون ابر می بارد حسین...

\*\*\*

ام البنین منیری خلیل آباد

چند روزیست در دلم آشوب افتاده  
نگران بودم از گفتنش  
شاید فکر می کردم اگر من نگویم محرم نمی رسد.  
ولی باز سر وقت همیشگی، سال قمری نو شد،  
محرم از راه رسید  
و من چه عاشقانه، استقبالش کردم.  
چه گریان در آغوشش کشیدم.  
ماه محرم آمد،  
ماه عزای سیدالشهدا  
ماهی که چند روز قبل از آمدنش رنگ و بوی شهر، یا نه بهتراست بگویم  
رنگ و بوی عرش و فرش تغییر می کند  
و چه تلخ وارد می شود این ماه عزیز،  
ای کاش می شد با یک پا کن  
اسمت را پاک کرد،  
شاید اگر تو نبودی غم و عزا هم نبود،  
شاید اگر همانند دخترکان کوچک، عروسک به دست نگاهت کنم،  
دخترک سه ساله ات، لبخند بر لب داشت و همراه بقیه کودکان بازی  
می کرد.  
شاید اگر تو نبودی خیلی اتفاقات هم نمی افتاد  
چه ساده ام؟  
افکارم را جمع می کنم

به یک نقطه،  
اتفاقات، نزدیک به  
چهارده قرن پیش افتاده.  
و از دست رویای من خارج است  
آمدی،  
خوش آمدی؛  
ما را دریاب؛  
اجازه بده،  
تا در عزای عظمای تو  
شریک غم باشم.  
★ ★ ★

ام‌البنین منیری خلیل آباد



شمع روشن کردم

و کنارش نشستم

روضه‌خوان غمت شدم

اشک،

شمع را امان نداد

قبل از من،

شروع به گریه کرد

شمع بیچاره،

هنوز روضه‌ام به نیمه نرسیده بود

که از فرط غمت سوخت.

هنوز به فرات نرسیده بودم،

که از شرم آب شد

گویا هوس سیراب کردن

طفلی را داشت...

و تو یا حسین (ع)

چه کردی با عالم و آدم

هر چه هست و نیست

فدای طفل شش ماهت

\*\*\*





**شمسی کا کاوند**

کرمانشاه

متولد: ۱۳۵۲

کارشناسی ارشد پژوهش هنر

مدرس رسمی دانشگاه، پژوهشگر - طراح پارچه و لباس

آیدی اینستاگرام:

Kakavand.shamsi20

Sh.kakavand20@gmail.com

سر لوحه کل ممکناتست حسین  
 در جسم جهان روح حیاتست حسین  
 گر غوطه خوری به بهر عصیان مه‌راس  
 زیرا که سفینه النجاتست حسین



شمسی کا کاوند



## آئینه زخمی

خورشید سرخ ظهر کربلاست حسین  
آئینه زخمی خون خداست حسین  
سرخ‌ی گری گرفت رخ خاک چه باک  
حقیقت امروز با تو آشناست حسین



شمسی کا کاوند

## زخمی ترین شهید

ای من فدای دست بریده زپیکرت  
 لختی درنگ کن ، که بیاید برادرت  
 بشکست چون کشتی طوفان کربلا  
 جا مانده مشک پاره و دست مطہرت  
 زخمی ترین شهید شناور به خون خویشتن  
 کو مرہمی کہ من بگذارم به پیکرت  
 بروی من تو باز نما چشم خویشتن  
 ہستی برادر من و ہستم برابرت  
 برخیز ای ستارہ آل علی بیا  
 کز بہر آب چشم بہ راہ است خواہرت  
 برخیز تا نماز جماعت بہ پا کنیم  
 رنگین شدہ ز خون خدا پای تا سرت  
 فرزند ذوالفقار نظر کن بہ حال ما  
 کو چشم خلق جہان خیرہ ست، بر درت  
 ★ ★ ★

شمسی کا کاوند

## یا علی

عمری است که از عشق علی می گویم  
نامش همه جا و آن جلی می گویم  
گر حضرت عشق مدد فرماید  
تا باقی عمر هم یا علی می گویم  
\*\*\*

## امتحان عشق

در محضر عشق جان باید داد  
یعنی که خوب امتحان باید داد  
رفتند از کوچه ما شقایق و ش ها  
با عشق ، عشق را نشان باید داد  
\*\*\*

شمسی کا کاوند



## امام ندبه های غریب ...

هزار بار مرور کرده ام جاده را  
 در انتظارت جاده را  
 ساعت ها راه - را  
 هزار بار از حفظم  
 دیگر قلبم از تیک - تاک افتاد  
 کی می آئی  
 امام ندبه های غریب

\*\*\*